



# کیپیگر

| بن جانسون | داود دانشور | نمایش نامه‌های بیدگل: کلاسیک (۱) |  
| The Alchemist | Ben Jonson | Davood Daneshvar |

| چاپ دوم |



# بیدگل

کیمیگر |

بن جانسون | ترجمه‌ی داود دانشور |

ویراستار: مرتضی حسین‌زاده | نمونه‌خوان: میلاد واصلی |

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصاعدیان |

مدیر تولید: مصطفی شریفی | چاپ: دالاهو | صحافی: کیمیا |

چاپ دوم | ۱۳۹۳ | تهران | ۱۵۰۰ نسخه |

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۹۳-۴۶-۶ |

Bidgol Publishing co. |  | انتشار بیدگل |

فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین فروردین و فخر رازی | پلاک ۱۲۷۴ |

تلفن فروشگاه: ۶۶ ۹۶ ۳۶ ۱۷ ، ۶۶ ۴۵ ۳۵ ۴۶ | تلفکس: ۶۶ ۹۶ ۳۶ ۱۶ |

[www.nashrebidgol.ir](http://www.nashrebidgol.ir) |

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |

هرگونه اجرایی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است. |

## فهرست مطالب

|     |                     |
|-----|---------------------|
| ۹   | مقدمه‌ی مترجم       |
| ۲۳  | نمایش‌نامه          |
| ۲۵۳ | زندگی‌نامه‌ی جانسون |

# انتزرییدگل

## مقدمه‌ی مترجم |

سخن دربارهی بن جانسون و تأثر او، که در ایران جز به اشاره از آن یاد نشده، بسیار است و به فرصت و دفتری جداگانه نیاز دارد. امید است به دنبال اجرای این نمایش نامه، هم‌چنان به روش مألوف گروه تأثر آیین، این فرصت دست دهد و معرفی او، این «نایاب»، به گونه‌ای شایسته انجام گیرد.

آنچه اینک به عنوان ترجمه پیش روی خواننده‌ی ارجمند قرار دارد، گرچه دشواری‌ها و مشکلاتی را پشت سر نهاده است، باز خالی از اشکال و کاستی نمی‌تواند بود؛ شاید یکی از آن رو که اثری از کمدی نویسی چون جانسون و آن زبان نمایشی غنی، پراشیا، مشغله‌ساز، صناعت‌پرداز و قلم‌شکن در میان است و یکی نیز، به تحقیق، قلت بضاعت مترجم. پس پرداختن به آن نه تنها حوصله‌ای پُر، که تلاشی به قاعده می‌طلبید و طی طریقی در سنگ‌راهی تجربه‌ای متفاوت. خوش‌بختانه در این جا، نظرگاه فرهنگی گروه، که همواره

ناظر بر فراگیری و رشد و تعالی بوده است، مشوق و انگیزه واقع شد و تلاش برای ترجمه‌ی یکی از آثار معتبر نمایش کم‌دی به فارسی سر گرفت و کار آن تمام شد.

در جریان کار ترجمه هیچ‌گاه تنها نبودم، بلکه همواره از یاری و راهنمایی یک‌یک اعضای گروه به طرق مختلف بهره‌ها بردم، به‌ویژه از لطف و تلاش آقایان منصور براهیمی و جعفر خادم، برای تهیه‌ی بسیاری از منابع مورد نیاز ترجمه برای سامان‌دادن زبان اصطلاحات آلات و ابزار و کار و ساز مرسوم علوم مهجور کیمیاگری، سیمیا، تنجیم و عزایم و غیره که بی‌گمان بدون وجود آن منابع ترجمه‌ی حاضر از حال و هوای عوالم آن علوم، در چهارچوب نمایش‌نامه، محروم می‌ماند و شیرینی و کارایی ابعاد گوناگون متن را نمی‌رساند. از همه‌ی ایشان سپاس‌گزارم. نیز وظیفه دارم به سهم خود، در این‌جا، از آن اساتید و محققین و ناشرین فاضل که بابت معرفی و نشر این‌گونه آثار گذشتگان و شخصیت‌های علمی بعضاً جهانی ما، زحمات فراوان بر جان خریدند، تشکر و قدردانی کنم.

نشر پیدکل

## شخصیت‌ها:

|                     |                         |                  |
|---------------------|-------------------------|------------------|
| کیمیایگر            | Subtle                  | سابتل            |
| خدمت‌کار            | Face                    | فیس              |
| همدست سابتل و فیس   | Dol Common              | دال کامون        |
| منشی دفتر حقوقی     | Dapper                  | داپر             |
| بقال                | Abel Drugger            | آبل دراگر        |
| اریاب خانه          | Lovewit                 | لاوویت           |
| شوالیه              | [Sir] Epicure Mamon     | سِر اپیکور مامون |
| زند قمارباز         | [Pertinax] Surly        | پرتیناکس سورلی   |
| کشیش اهل آمستردام   | Tribulation [Wholesome] | تریبولشن هولسام  |
| خادم کلیسا          | Ananias                 | حنّانیاس         |
| جوانک پر حرارت      | Kastril                 | کاستریل          |
| خواهر کاستریل، بیوه | Dame Pliant             | دیم پلیانت       |
|                     | [Parson]                | کشیش             |
|                     | Neighbours              | همسایه‌ها        |
|                     | Officers                | مأموران          |
|                     | Mutes                   | اشخاص بدون کلام  |

صحنه: لندن

## | گفتار ۱ |

هنگامه‌ی بلای طاعون، جناب ارباب، خانه را به خدمت‌کار می‌سپارد و خود از ترس جان‌راهی حومه‌ی شهر می‌شود. او که آسایش این‌جا به طمعش درانداخته، خبر می‌شود طرفه‌شیادی که به پیسی درافتاده، با وردست طننازش، دست‌اندرکار هزار دوز و کلک، خانه‌ای می‌جویند تا پایگاهی بنا کنند؛ با او بر سر قرار می‌شوند همه با سهم برابر، نقشه‌ها و ترفندها پیش می‌برند، چشم می‌بندند و باز می‌کنند، دیگر می‌شوند، طالع می‌بینند، خبر می‌دهند و می‌گیرند، روح احضار می‌کنند و تروخشک هم‌چنین، و همه هم با اکسیر اعظم، سنگ کیمیا؛ تا که افول سر می‌زند و هست و نیست با خودشان یکسره دود می‌شوند.

### 1. The Argument

## ۱ | پیش‌پرده

خوشاقبال، این خیراندیش ابلهان، این دو ساعت کوتاه را مایلیم ندید بگیریم، هم به خاطر شما و هم خودمان، تماشاگران صائب‌نظر. در این مقام چشم می‌دوزیم به عدالت نویسنده و خودمان با متانت. لندن صحنه‌ی نمایش ما است، چون می‌دانیم خنده‌ی هیچ کجا بهتر از آن ما نیست، هیچ دیاری برای جنس شما خریدار بهتر نمی‌پرورد، رییس یا ریسه، عمده‌فروش یا جاعل، یا هزاران کس که اطوارشان، این زمانه به آخلاق یاد می‌شود، صحنه را پر نمی‌کنند؛ این‌ها هنوز اساس مضمون خروش و



خشم کم‌مدی نویسان است. این قلم اگرچه هرگز به دنبال این نبوده که حزن آورد، باز چه بهتر که آدمی به هر سن و سالی که هست بدی‌هایی را که می‌بُرد تاب بیاورد. اما شیرین، زمانی است که خلط‌ها با هم شوند، سلامتی برسد و سود و منفعت به هم رسند؛ این جا او امید می‌بندد که هیچ روحی را دچار عارضه نبیند، بل این تفاهم و هم‌نشینی را با سرور و شعف برپچیند. حال دیگر او ترسی ندارد که می‌تواند با جدوجهد توجه کند. اگر کسی هست که خواهد در مسیر کوران ماجرا نزدیک‌تر بنشیند، ببیند آن‌چه پیش می‌رود، چیزهایی که فکر می‌کند، یا آرزو دارد بشود، گیر می‌آورد. آن‌ها احمق‌هایی بسیار طبیعی‌اند اما بس تماشایی، ای بسا که اهل فن ندیده یا خود هنوز آن نکرده باشند.

# نتربیدگل

## | صحنه‌ی ۱ |

[خانه‌ی لاویت. فیس با شمشیری آخته و لباس کاپیتانی بر تن وارد می‌شود و از پی او سابتل، پرخاشجو، با شیشه‌ی دارو در دست و سپس دال کامون وارد می‌شوند.]

**فیس:** باور کن، هرچه گفتم عملی می‌کنم.

**سابتل:** تو غلط می‌کنی. من به تو باد در می‌دهم!

**دال کامون:** شماها شعور ندارید؟ ای آقایان! به خاطر...

**فیس:** من چاکت می‌دهم...

**سابتل:** چه کار می‌کنی؟ اُم‌الفساد، دور شو از پیش...

**فیس:** رذل پست، رذل پست!... حقه‌باز کلک.

**دال کامون:** نه نه، ببینید چه می‌کنید، سروران، عالی جنابان، مگر

دیوانه‌اید؟

**سابتل:** بگذار این وحشی شاخ بزند. وقتی دهنک زدم به پوزه‌ات، راه می‌آیی.

**دال کامون:** می‌خواهید همسایه‌ها صدای شما را بشنوند؟ می‌خواهید همه‌چیز را فاش کنید؟ گوش بدهید! صدایی می‌شنوم.

**فیس:** مردک...

**سابتل:** اگر نزدیک بشوی من همه‌ی دست‌رنج خیاط را جر می‌دهم.

**فیس:** توله‌سگ بدنام، برده‌ی گستاخ، جرأت این‌کار را داری؟

**سابتل:** بله، فُسافِس.

**فیس:** چه! دو رگه‌ی پست‌گفتی من کی‌ام، من کی‌ام؟

**سابتل:** عرض می‌کنم خدمتت، چون‌که تو خودت را نمی‌شناسی.

**فیس:** یواش‌تر حرف بزن پست‌فطرت.

**سابتل:** بله. تو زمانی (نه چندان دور) خوب بودی مزدور

سه‌پوندی شریف، روراستی بودی که خانه‌ی

بااعتبار جناب اربابت را در این منطقه‌ی اعیان‌نشین

می‌پاییدی، ایام تعطیلات...

**فیس:** می‌خواهی همین‌طور بلند حرف بزنی؟

**سابتل:** این مدت این‌جا با دارایی من تبدیل به کُش‌خانه شده.

**فیس:** با دارایی تو، سگ دکتر!

**سابتل:** تا جایی که حافظه‌ی یاری کند من همه‌ی این‌ها را به

زبان می‌آورم.

**فیس:** هی، تمنا می‌کنم، تو خودت پشتیبان من نبودی، یا من پشتیبان تو؟ هرچه می‌خواهی بگو اما به خاطر بیاور آقا، کجا من اول بار شما را ملاقات کردم.

**سابتل:** من خوب نمی‌شنوم.

**فیس:** این مورد را، فکر می‌کنم؛ اما من کاری می‌کنم به خاطر بیاورید آقا... در کافه‌ای خوش‌نام، داستی خوراک بخار میل می‌کردی از بساط آشپزها. آن‌جا مثل قحطی زده‌ها به طرز رقت‌انگیزی ییس‌وار قدم می‌زدی، با آن دماغ دراز شیپوری و صورتت که به مریض‌های مقاربتی می‌ماند و کرم‌های سیاه مالخولیایی گذاشته بود و شبیه بود به زمین مشق توپ‌خانه.

**سابتل:** کاش می‌توانستی صدایت را کمی ترقی بدهی.

**فیس:** زمانی لابه‌لای وصله‌پینه‌هایی که شبانه با شن‌کش از کپه‌ی زیاله بیرون کشیده بودی می‌تپیدی و از فرط سرما سوزک سرپایی کپک‌زده پایت بود، با کلاه و جُبه‌ای نازک که به‌زور پاهای استخوانی‌ات را می‌پوشانید...

**سابتل:** که این‌طور آقا!

**فیس:** آن موقعی که تمام کیمیاگری‌ات، جبر و مقابله‌ات، معدنی‌هایت، نباتی‌هایت، حیوانی‌هایت، جادوگری‌هایت، نیرنگ‌هایت و یک‌دوجین سوداگری‌هایت نتوانست از لاشه‌ات دستگیری کند، با وجود آن‌همه قاب‌دستمال که جرقه‌ای بار نمی‌داد

چه رسد به آتش، من از تو حمایت کردم، برای ذغالت اعتبار در اختیارت گذاشتم، برای دستگاه تقطیرت، آبگینه‌هایت، موادت، برای تو کوره ساختم، مشتری برایت جلب کردم، باعث رونق و پیشرفت جادوگری‌هایت شدم؛ و جز این‌ها، خانه‌ای به تو اجاره دادم تا در آن جا تجربه کنی...

**سابتل:** خانه‌ی اربابت!

**فیس:** جایی که از آن موقع هرچه بیشتر مهارت پررو تو بی‌ناموسی را مطالعه کرده‌ای.

**سابتل:** بله، در خانه‌ی اربابت؛ جایی که تنها دارایی اش تو و موش‌هایید. لودگی را کنار بگذار. می‌دانم که تو نان‌روغنی‌ها و آب‌جوی اعانه‌ی اربابی را به جای این‌که به فقرا بدهی به کاسب‌ها می‌فروشی؛ به‌علاوه‌ی آن شتلک‌های دریافتی از پای میز قمار کریسمس، پول‌کیسه‌کردن‌هایت، مایه‌ی درشتی سرهم کردی، حدود بیست مارک و به تو این اعتبار را بخشید که این‌جا با عنکبوت‌ها هم سخن بشوی، از وقتی که مرگ خانمت این خانه را به انهدام کشانده.

**فیس:** می‌توانی آرام‌تر حرف بزنی پست فطرت.

**سابتل:** نه سوسک سرگین خور. من می‌غرَم تا متلاشی بشوی. به تو یاد می‌دهم چه‌طور حذر کنی از وسوسه‌ی دوباره‌ی فرشته‌ی خشم؛ فرشته‌ای که صدا و مشتش حامل توفان است.

**فیس:** این محل تو را دلیر کرده.